

اخلاق کاربردی

دیوید آچارد و کاسپر لیپر - راسموسن

مترجم: محمدجواد موحدی*

چکیده

این مقاله ماهیت اخلاق کاربردی را بررسی می‌کند. این بررسی با ارائه شرح مختصری از تاریخ اخلاق کاربردی آغاز خواهد شد. در قدم بعد، اخلاق کاربردی را به دیگر شاخه‌های کاربردی در فلسفه مرتبط می‌کند. سپس، در دو قسمت بعدی، مرز متداخل بین اخلاق هنجاری و کاربردی را کاوش خواهد کرد و بعد از آن اخلاق کاربردی را با ترسیم راهی، به فلسفه سیاسی و حقوقی مرتبط می‌کند. سپس، به طور نقادانه دیدگاه ذکر شده درباره اخلاق کاربردی را براندازی کرده و مورد مذاقه قرار می‌دهد. قسمت نهایی نیز بین اهداف متفاوت تحقیق در اخلاق کاربردی، تمایز قائل می‌شود.

* پژوهشگر گروه اخلاق کاربردی، پژوهشکده اخلاق و روانشناسی اسلامی، پژوهشگاه قرآن و حدیث.



واژه‌های کلیدی

اخلاق، اخلاق کاربردی، اخلاق هنجاری، موازنه تأملی، فلسفه.

مقدمه

معمولاً فلسفه اخلاق را به سه قسم مجزا تقسیم می‌کنند: فرااخلاق، اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی^۱ (butsee Darwall, 1998:12; Kagan, 1998:5). فرااخلاق به بررسی ماهیت زبان و احکام اخلاقی می‌پردازد (نگاه شود به فرااخلاق)^۲ و به دنبال پاسخ به چنین پرسش‌هایی است: آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ آیا میان احکامی که بر اساس آن‌ها فرد باید به گونه‌ای خاص عمل کند و حالت تحریک شدن به انجام آن عمل، ربط درونی وجود دارد؟ آیا گزاره‌های اخلاقی، صرفاً به طور نسبی در فرهنگ خاصی صحیح هستند؟ جستارهای فرااخلاقی در سطح درجه دو اتفاق می‌افتند. آن‌ها نه قصد فراهم کردن معرفت اخلاقی را دارند و نه دفاع از گزاره‌های اخلاقی، بلکه ماهیت معرفت و گزاره‌های اخلاقی را آشکار می‌کنند.

اخلاق هنجاری، جستار درجه اولی است که به دنبال تعیین حقایق اخلاقی کلی است. وحدت‌گراها، برای نمونه سودگرایان، در این اندیشه‌اند که کل اخلاق هنجاری را می‌توان در حقیقت اخلاقی واحد گنجاند. آن‌ها معتقدند، عملی اخلاقاً درست است، اگر و تنها اگر سرجمع رفاه را افزایش دهد، یا اینکه شخصی فضیلت‌مند است، تنها اگر وی مجموعه مشخصی از امیال را داشته باشد. کثرت‌گرایان، برای نمونه دیوید راس (۱۹۳۰) و بسیاری از اخلاق‌دانان

1-Meta-ethics, Normative Ethics and Applied Ethics.

۲- از مدخل‌های همین دائرةالمعارف است. م.

فضیلت‌گرا، معتقدند که بیش از یک اصل اخلاقی بنیادی وجود دارد و بیشتر استدلال‌های اخلاقی که شامل دلایل اخلاقی متفاوت از لحاظ اهمیت هستند، با یکدیگر مخالفند (McNaughton, 2000, 269). اکثر کثرت‌گرایان، برای مثال شهودگرایان، در این اندیشه‌اند که هیچ قاعده‌ی شایسته‌ی کدگذاری وجود ندارد که بر اساس آن بتوان عمل کرد. مردم، عموماً به گونه‌ای عمل می‌کنند که در موقعیت حاضر، آن گونه عمل کردن به لحاظ عقلی موجه‌تر و با اهمیت‌تر است.

در نهایت، با درکی مشترک، اما، مشوش به بحث ذیل خواهیم پرداخت؛ اخلاق کاربردی که اکثراً، اخلاق حرفه‌ای و به ندرت، اخلاق غیرمحض (غیر نظری) نامیده می‌شود (Louden, 2000)، به دنبال اطلاق حقایق اخلاقی کلی ناپوشیده در اخلاق هنجاری به کنش‌ها، اعمال یا نهادهای خاص است. در وهله‌ی نخست، اخلاق کاربردی با اخلاق هنجاری در همت‌گماردن به دفاع از ادعاهای اخلاقی حقیقی سهم است. در اخلاق کاربردی حوزه‌های متعددی وجود دارد (نگاه شود به فقر جهانی، اخلاق زیست‌محیطی، قتل از روی ترحم، سقط جنین، اخلاق جنسی، روابط شخصی، فعل ایجابی، وضعیت اخلاقی حیوانات، اخلاق تجارت، مجازات، دستان آلوده، جنگ؛^۱ همچنین Singer, 1993). لیست مدخل‌های این دائرةالمعارف، حدوداً شامل صد موضوع در اخلاق کاربردی است (به علاوه آنچه در بالا ذکر کردیم).

در حالی که هیچ طبقه‌بندی شسته‌رفته‌ای از موضوعات اخلاق کاربردی وجود ندارد، آنچه در ادامه می‌آید، ضمن نشان دادن طیف وسیعی از موضوعات

۱- از مدخل‌های همین دائرةالمعارف هستند. م

«اخلاق کاربردی»، تقسیم دقیقی از انواع این موضوعات است: موضوعات در حوزه زندگی شخصی (رابطه جنسی، اتانازی و غیره)؛ موضوعات مربوط به مشاغل یا انواع فعالیت‌های اجتماعی (تجارت، رسانه، ورزش و غیره)؛ موضوعات در سطح حکومت یا جامعه به‌عنوان یک کل (مجازات، تبعیض مثبت و غیره) و موضوعات در سطح بین‌الملل (جنگ، فقر جهانی و غیره)؛ این طبقه‌بندی، کامل نیست؛ زیرا، بلافاصله واضح نیست که کدام موضوع اخلاقی تحت کدام یک از این چهار دسته قرار می‌گیرد. همچنین، دسته‌بندی‌هایش نیز متقابلاً کامل نیستند، به این معنی که یک حوزه نمی‌تواند تحت بیش از یک دسته قرار گیرد، - بدین گونه که انتخاب شخصی در رابطه با سقط جنین ممکن است به صورت قانونی تنظیم شده باشد. علاوه بر این، درحالی‌که اخلاق زیستی اکنون به‌عنوان زیرمجموعه‌ای مستقل و مجزا از فلسفه در حال رشد است، - مسلماً، همان گونه که فلسفه ورزش و فلسفه تعلیم و تربیت داریم، اکثر آثار در حوزه اخلاق زیستی، اخلاق کاربردی است (به مدخل اخلاق زیستی نگاه کنید). به هر حال، این اثر، در همه چهار دسته موضوعات ذکره شده قرار خواهد گرفت.

تصویری که به وسیله اصطلاح «اخلاق کاربردی» القا می‌شود، این است که فلاسفه دست‌اندرکار اخلاق هنجاری، اصول اخلاقی متعددی را ارائه می‌کنند که تضمین شده باشند - مثلاً، سودگرایی - و اینکه اخلاق دانان، سپس، این اصول را در جهت ارزیابی عملی خاص به کار می‌برند - مثلاً، مجازات. در این براندازی اخلاق کاربردی، ممکن است حقایق وجود داشته باشد. اغلب، افراد می‌خواهند ببینند که توافق‌نکردن بین مثلاً وظیفه‌گرایان و غایت‌گرایان، در سطح اخلاق

هنجاری، در سطح موضوعات مختلف در اخلاق کاربردی نیز دوباره وجود خواهد داشت؛ اما اخلاق کاربردی دانان، به سادگی و مستقلاً، اصول اخلاقی از پیش اثبات شده را با توصیف تجربی حوزه‌ای خاص به منظور خلق احکام اخلاقی انضمامی (عینی) درباره آن حوزه، ترکیب نمی‌کنند.

این مقاله ماهیت اخلاق کاربردی را بررسی می‌کند. این بررسی با ارائه شرح مختصری از تاریخ اخلاق کاربردی آغاز خواهد شد. در قدم بعد، اخلاق کاربردی را به دیگر شاخه‌های کاربردی در فلسفه مرتبط می‌کنیم. سپس، در دو قسمت بعدی، مرز متخلخل بین اخلاق هنجاری و کاربردی را کاوش خواهیم کرد و بعد از آن راهی را ترسیم می‌کنیم که اخلاق کاربردی را به فلسفه سیاسی و حقوقی مرتبط می‌کند. سپس، به طور نقادانه دیدگاه ذکر شده درباره اخلاق کاربردی را براندازی کرده و بررسی می‌کنیم - نگرشی که، در اقدام بعدی نشان داده خواهد شد نیز به دلیل این حقیقت که اکثر اخلاق کاربردی دانان، خودشان از روش موازنه تأملی استفاده می‌کنند، ناکافی است. قسمت نهایی، بین اهداف متفاوت تحقیق در اخلاق کاربردی تمایز قائل می‌شود.

تاریخ اخلاق کاربردی

بخشی از خودشناسی^۱ اکثر اخلاق کاربردی دانان این است که رشته مضاف آنها تا اواسط قرن بیستم در فلسفه تقریباً وجود نداشت، زمانی اثبات‌گرایان از این نگرش دفاع می‌کردند که احکام اخلاقی چیزی نیستند مگر بیان

۱- در اینجا منظور خودشناسی رشته‌ای است و نه خودشناسی فردی م.

احساسات (Ayer, 1946) و فلاسفهٔ زبان - عادی انکار می‌کردند که فلسفه می‌تواند به ورای مسائل فلسفی لاینحل برود با نشان دادن اینکه چگونه این مسائل بر بدفهمی گرامر حوزه‌های مرتبط گفتمان مبتنی هستند و دربارهٔ مسائل فلسفی پایه سخن می‌گویند (Wittgenstein, 2009). طبق اکثر دیدگاه‌های فلسفی، فلاسفهٔ اخلاق بر زبان اخلاق متمرکز شده‌اند. آن‌ها پرسش‌هایی را عنوان می‌کنند، نظیر اینکه آیا گوینده‌ای در اثبات اینکه شخص اخلاقاً باید چه کاری را انجام دهد، به طور منطقی خودش را متعهد به ادعایی کلی می‌کند، در اثر اینکه هر شخصی اینچنین که در چنین موقعیتی قرار گرفته است، اخلاقاً باید چنین کاری را انجام دهد یا، با استفاده از ابداع واژه به وسیلهٔ رقیب اصلی این دیدگاه، ریچارد هیر،^۱ فیلسوف آکسفورد: آیا احکام اخلاقی کلیت‌پذیرند (Hare, 1952). درحالی‌که هیر، سرانجام متقاعد شد سودگرایی ترجیح‌گرا^۲ می‌تواند از ویژگی‌های صوری زبان اخلاقی اخذ شود و تعدادی مقاله جالب راجع به مسائل اخلاق کاربردی فراهم نماید (Hare, 1993). دیدگاه غالب این بود که این نوع از تحقیق در موضوعات اخلاقی اصلی بی‌طرف بود. همانگونه که سی. دی. براد^۳ (1952: 244) بیان می‌کند:

بخشی از کار حرفه‌ای فیلسوفان اخلاق این نیست که به مردم بگویند آن‌ها چه باید انجام دهند و چه نباید ... به خودی خود، فیلسوفان اخلاق هیچ اطلاع خاصی از آنچه در عرف به طور کلی درست یا نادرست است، در دسترس ندارند.

1-Richard Hare.
2-Preference-Utilitarianism.
3-C.D.Broad.

این وضعیت در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ تغییر کرد (LaFollette, 2003; Singer, 1986:1). اثبات‌گرایی منطقی و فلسفه زبان-عادی به مواضعی خرد و کوچک در جامعه فلسفی پهناور تبدیل می‌شوند و مخصوصاً در فلسفه اخلاق این دیدگاه مطرح شد که فلسفه اخلاق باید بعضی از پرسش‌های اخلاقی عاجل زمانه را توضیح بدهد. برای نمونه، فلاسفه معتقدند که مجبورند راجع به جنگ ویتنام و نافرمانی مدنی، راجع به سقط جنین، راجع به برابری نژادی و آزادی زنان چیزی بگویند. به هر حال، در انجام چنین کاری، آن‌ها باید قادر باشند که نشان بدهند، چگونه به لحاظ معرفتی در طرح کردن ادعاهای اخلاقی اصلی، به طور موجه عمل کرده‌اند. در اینجا ایده جان راولز^۱، راجع به موازنه تأملی، به شدت تأثیر گذار می‌شود (Rawls, 1971:48-51). بر اساس این ایده، شما می‌توانید در شکل‌دهی به حکم اخلاقی معینی موجه باشید، اگر آن، از فرایند تأمل انتقادی در عقاید اخلاقی مطرح شده شما و اصول اخلاقی مرتبط، جان سالم به در برد و به‌عنوان جزئی از مجموعه عقایدی که کاملاً سازگارند، باقی بماند. در حالی که خود راولز، خیلی به فلسفه کاربردی اشتغال ندارد و اخلاق کاربردی دانان اندکی به‌طور واضح در تلاش‌اند تا اثرشان را به شیوه موازنه تأملی شکل دهند، موازنه تأملی متکمی است بر - به گونه‌ای که امروزه است (e.g. Kegan, 1989:11-15) - نشان دادن اینکه شما می‌توانید در ساختن ادعاهای اخلاقی موجه باشید.

در حالی که این خودشناسی ممکن است صحیح باشد، تا آنجا که تاریخ جدید اخلاق کاربردی حاکی از آن است؛ اما، تاریخ جدید مقدری خلاف قاعده به نظر می‌رسد، اگر فرد نگاهی گسترده به تاریخ فلسفه داشته باشد. اگر

به‌طور تاریخی سخن بگوییم، وضعیت (موقعیت)، توجه دقیق به ویژگی‌های اخلاقی موارد خاص، حوزه‌ای تأثیرگذار از بررسی فلسفی را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، بیشتر چهره‌های اصلی در تاریخ فلسفه در موضوعات اخلاق کاربردی قلم زده‌اند (Singer, 1986:1). به‌عنوان مثال، تلقی عالی جان استوارت میل^۱ از انقیاد زنان را ملاحظه کنید (Mill, 1984). کانت^۲ (2006) در مقاله‌ای تأثیرگذار که راجع به غیراخلاقی بودن ارتش‌های دائمی نگاشته است، استدلال می‌کند که آن‌ها، برخلاف نیروی نظامی جمهوری خواه، با امر مطلق در اینکه اعضایشان صرفاً به‌عنوان وسیله استفاده می‌شوند، در تضاد است. به گذشته برمی‌گردیم، جایی که آکویناس^۳ به‌طور گسترده راجع به تعدادی از موضوعات اخلاق کاربردی مطلب نگاشته است. نقد اخلاقی او بر اجاره را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای تأثیرگذار، کامل و اولیه از اخلاق کسب و کار به حساب آورد (1918:330-40). کمی بیشتر به گذشته برمی‌گردیم، بحث ارسطو^۴ راجع به برده‌داری، در آنجا او نگرشی را آشکار می‌کند که بعضی مردم، بالذات برده هستند (Aristotle, 1962: *Politics* 1256^b26)، این نگرش، نمونه‌ای (سوء تعبیر نگران‌کننده) از اخلاق کاربردی است.

در حال حاضر، فلسفه کاربردی، شاخه‌ای شناخته‌شده از فلسفه است. هرچه قدر کامل‌تر شود، تخصصی‌تر می‌شود؛ فلاسفه، صرفاً به اخلاق کاربردی اشتغال ندارند، بلکه فی‌المثل به اخلاق کسب و کار یا اخلاق جهانی کسب و کار یا اخلاق تبلیغات نیز اشتغال دارند (نگاه شود به: اخلاق جهانی کسب و

1-J. S. Mill.

2-Immanuel Kant.

3-Thomas Aquinas.

4-Aristotle.

کار؛ اخلاق تبلیغات). دقیق تر بگوییم، مجلات مهمی وجود دارند که در حوزه اخلاق کاربردی منتشر می‌شوند؛ آن‌ها مجلات را بر اساس اینکه قلمرو خاصی از اخلاق کاربردی را تحت پوشش قرار می‌دهند، طبقه‌بندی می‌کنند - فلسفه اخلاق، مجله فلسفه کاربردی، فلسفه و امور اجتماعی، فلسفه اجتماعی و سیاسی - به مجلات تخصصی که موضوع خاصی در فلسفه کاربردی را نشانه رفته‌اند - اخلاق در عدالت کیفری، مجله اخلاق تجارت، مجله پزشکی و فلسفه، مجله اخلاق کشاورزی. همچنین، تعداد مراکز اخلاق کاربردی در سراسر جهان رو به فزونی است، به خصوص در حوزه اخلاق زیستی. این تاحدودی عقاید روشنگرانه را منعکس می‌کند که مسائل سیاسی مشترک می‌تواند به‌طور عقلانی از طریق تأمل فلسفی حل و فصل شود و تا حدودی بازتاب نیازی است که تصمیم‌گیرندگان برای ورود فلسفی به موضوعاتی که مسائل اخلاقی بغرنج را در بر می‌گیرد، اتخاذ می‌کنند. این نیاز، دلیل این است که چرا اخلاق کاربردی در اینجا متوقف می‌شود. در حقیقت، فرد می‌تواند منتظر موضوعات تازه سر بر آورده در اخلاق کاربردی باشد، در جهت بسط آن به‌عنوان ابتکارات فناورانه و مانند مسائل اخلاقی جدید آن‌ها را به پیش برد، برای نمونه، همان‌گونه که آن‌ها شاهد اثر اخیر در اخلاق و فضای سایبر یا اخلاق و ربات‌ها بودند. به‌هرحال، توسعه اخلاق کاربردی در قلمروهای جدید ممکن است استقلال اخلاق کاربردی را از مسیر اصلی فلسفه بیشتر کند که مسلماً به ضرر وجه عقلانی موضوع است. به همین منوال، آن‌گونه که علاقه زیادی به اخلاق جنگ و تروریسم بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر نشان داده شد، موضوعات رایج در فلسفه، با موضوعاتی که در اذهان مخاطبان بیشتر و یا عامه مردم وجود دارند، مرتبطند.

فلسفه کاربردی و اخلاق کاربردی

چون اخلاق، زیرمجموعه فلسفه است و چون فلسفه، زیرمجموعه‌های دیگری نیز دارد، پرسش مشهود این است که آیا اخلاق، برخلاف دیگر زیرمجموعه‌های فلسفی قابل مقایسه، به‌طور خاص در میان این زیرمجموعه‌ها، همتای کاربردی نیز دارد؟

در پاسخ به این پرسش، بعضی افراد ممکن است به این حقیقت اشاره کنند که آثار منتشره در معرفت‌شناسی و متافیزیک، به‌ندرت برچسب «معرفت‌شناسی کاربردی» یا «متافیزیک کاربردی» دارند. به هر حال، نباید بیش از حد به این حقیقت محتمل درباره استفاده از این واژه پایبند بود. چیزی که بیشتر اهمیت دارد، این است که نظریه پردازانی که در زیرمجموعه‌های دیگر در فلسفه مشغول هستند، به دنبال وجه تشابهاتی با اخلاق کاربردی هستند؛ یعنی، آن‌ها از حقایق متافیزیکی یا معرفت‌شناختی کلی معینی در حوزه‌های خاص استفاده می‌کنند (یا در آن‌ها تجدیدنظر می‌کنند و در پرتو این یافته‌ها، این حوزه‌های خاص را بررسی می‌کنند، شروطنی که با توجه به رهیافت‌های بالا نسبت به اخلاق کاربردی گفته شد، برای سایر رهیافت‌های حوزه‌های فلسفه نیز معتبرند)، اغلب یکی از دغدغه‌های عملی آن‌ها این است که تا حد زیادی تحت تأثیر انجام فلسفه کاربردی هستند. در اینجا دو مثال می‌آوریم. بعضی معرفت‌شناسان اجتماعی، نظریات توطئه^۱ را مطالعه و مورد بررسی قرار داده‌اند. بخشی از مطالعاتشان به منظور ارزیابی این بوده است که آیا مردم در اعتقاد به نظریات توطئه به‌نحوی که آن‌ها توصیف کرده‌اند، متقاعد شده‌اند یا نه

1-Conspiracy Theories.

(Candy,2007). در فراهم آوری این ارزیابی، آن‌ها اغلب به اصول هنجاری کلی در تنظیم کردن عقاید متوسل می‌شوند و نشان می‌دهند چرا این اصول با توجه به نظریات توطئه به گونه‌ای خاص دلالت می‌کنند. اعتراض پوپر که نظریات توطئه مبتنی بر این فرض هستند که «ما می‌توانیم به‌طور عملی هر چیزی را در جامعه با پرسش از اینکه چه کسی خواهان آن است، توضیح بدهیم» (8-165: 2007)، نمونه‌ای دیگر از معرفت‌شناسی کاربردی وابسته به نظریات توطئه است.

مثال دوم، متافیزیکدانان، ماهیت جنسیت را بررسی کرده‌اند. از یک نظر، مرد بودن، خصیصه ذاتی فردی است، خصیصه‌ای که به‌وسیله آن ماهیت بیولوژیکی افراد تعیین می‌گردد؛ در صورتی که از نگاه دیگر، جنسیت اغلب با فمینیسم^۱ همبسته است؛ در این نگاه جنسیت، خصیصه مشروط افراد است که عموماً به‌وسیله ساختارهای اجتماعی در جامعه تعیین می‌شود. موازی با خطوط ترسیمی نگاه دوم، سالی هسلنجر^۲ برای مثال، استدلال کرده است که مفهوم جنسیت برای ما، اشاره به نوع اجتماعی دارد و نه طبیعی. به نظر او:

الف یک زن است، اگر و تنها اگر الف به‌طور نظام‌مندی تابع برخی از ابعاد قرار گرفته باشد (بعد اقتصادی، سیاسی، حقوقی، اجتماعی و ...) و الف به‌عنوان هدفی برای این تلقی مشخص شده باشد به‌وسیله ویژگی‌های جسمانی مشاهده‌شده یا تصور شده که بنا به فرض شاهد آن می‌تواند نقش بیولوژیکی زن در تولید مثل باشد (39: 2000).

1-Feminism.

2-Sally Haslanger.

این تعریف از تصور آشکار ما از زن منشعب می‌شود، تصویری که میل دارد «طبیعی شده» باشد؛ اما این صرفاً حاکی از این نیست که تعریف، ناکافی است؛ زیرا طبق نظر هسلنجر، آن برآمده از تعریف مؤثر ما از زن است، به نحوی که این مفهوم در موطن اجتماعی جنسیت‌گرایی معینی واقع شده است (20-19: 2005). در اینجا مهم است به این نکته اشاره شود که چرا متافیزیکدانان که ماهیت جنسیت را بررسی می‌کنند، کارشان مشابه با کاری است که اخلاق کاربردی دانان انجام می‌دهند، هرچند اصولی که آن‌ها به آن متوسل می‌شوند، هنجاری نیستند. آن‌ها ادعاهای متافیزیکی را به حوزه‌های خاص علائق عملی می‌آورند، به همین شکل نیز اخلاق کاربردی دانان، اصول اخلاقی پایه را بر عملی خاص حمل می‌کنند. درباره هسلنجر، او ادعاهای متافیزیکی را به گونه‌های اجتماع نظیر جنسیت توسعه می‌دهد، در تحلیل اینکه چگونه ارجاع شرایط نوع اجتماعی به وسیله پایه قرار دادن ذات چیزی مشخص می‌شود، این عمل معمولاً به عنوان قرار گرفتن تحت گسترش شرایط نوع طبیعی مربوطه نشان داده می‌شود.

موضوعات زیادی در اخلاق کاربردی وجود دارد که تا حدی شامل کاربرد دیگر زیرمجموعه‌ها در تعیین مسائل اخلاقی خاص هستند. برای نمونه، این مطلب درباره اخلاق جمعیت^۱ صادق است، جایی که فرض متافیزیکی مشترک، ذات‌گرایی منشاء^۲ است، به عبارت دیگر، ایده‌ای که بخشی از ذات شخص آن است که از تخمک و سلول اسپرمی که از دیگران در حقیقت نشأت گرفته،

1-Population Ethics.
2-Origin Essentialism.

به وجود آمده است (Parfit, 1984: 357-61). در این فرض، ما به سختی می‌توانیم به اعضای نسل‌های آینده دوردست با ترجیح یک سیاست‌گذاری بر دیگری، صدمه بزنیم. انتخاب خط مشی تحت تأثیر این مسئله است که چه وقت مردم متقاعد می‌شوند، و بدین نحو است که اشخاص آینده وجود خواهند داشت. از این رو، برای ارائه هر خط مشی مهم و برای هر عضو از نسل‌های آینده دوردست، سیاست‌های جایگزین بدین معنا نخواهد بود که این اشخاص وجود خواهند داشت و شاید بهتر باشند، بلکه بدین معناست که اشخاص هرگز به وجود نخواهند آمد (نگاه شود به مسئله عدم این‌همانی).

عبارت «فلسفه کاربردی» تمایزی را ترسیم می‌کند میان فلسفه «کاربردی» و «غیر کاربردی»، درست همان‌گونه که عبارت «اخلاق کاربردی» بیانگر این است که چیزهایی وجود دارد که اخلاق «غیر کاربردی» را توصیف می‌کنند. اینکه چگونه ما تمایز میان فلسفه کاربردی و غیر کاربردی را بفهمیم بستگی دارد به سه فاکتور متقاطع:

- ۱) موضوعی که فلاسفه کاربردی، فلسفه را به آن اطلاق می‌کنند، چیست؟
- ۲) فلسفه چیست و همچنین، وقتی که کسی فلسفه را به کار می‌برد، چه چیزی را به کار برده است؟
- ۳) از اطلاق یک چیز بر دیگری چه مطلبی فهمیده می‌شود؟

مسئله نخست، موضوع فلسفه کاربردی، نباید به نحوی فهمیده شود که انگار فلسفه غیر کاربردی، موضوع ندارد. برای مثال، متافیزیکدانان همواره به هویت شخصی و به ماهیت خصیصه‌ها توجه داشته‌اند. این‌ها بعضی از موضوعات مورد مطالعه متافیزیکدانان هستند. باین حال، متافیزیکدانان که به بررسی این مسائل می‌پردازند، معمولاً به فکر کاربردی کردن فلسفه نیستند. تاحدودی،

دلیلش این است که مسئله هویت شخصی و ماهیت خصیصه‌ها، در میان تعدادی از موضوعات تحقیق قرار دارند که به فکر تعریف فلسفه به‌عنوان یک نظام (رشته علمی) هستند، بر خلاف آنچه موضوعات اخلاق دفاع از خود، اخلاق کسب و کار، معایب معرفتی بسیاری از نظریات توطئه، یا آنچه منشاء مرد و زن را اثبات می‌کند، حاکی از آن هستند. بنابراین، موضوع مورد مطالعه فلسفه کاربردی با موضوع مورد مطالعه فلسفه غیرکاربردی از این جهت متفاوت است که در اولی، فکر دائر بر این نیست که از فلسفه تعریفی به‌عنوان یک نظام (رشته علمی) ارائه شود. البته، این نظر، مسئله غامض اینکه تعریف نظام (رشته علمی) چه کارایی دارد را در تنگنا قرار می‌دهد. با این حال، صرفاً نمی‌توان قرارداد کرد که همه موضوعات در قلمرو فلسفه قرار دارند. مطالعه فلسفه، پرسش‌هایی بسیار کلی راجع به ویژگی‌های بنیادی جهان را شامل می‌شود؛ اما، تعریفی از این دست، برای وضوح بخشیدن به اینکه فلسفه کاربردی و غیرکاربردی چیست، کافی نیست، چون هر دو عموماً و اساساً موضوعاتی مختلف هستند.

راجع به پرسش از اینکه فرد با به کار بردن فلسفه، چه چیزی را به کار برده است، گمان می‌کنیم که آثار فلسفه کاربردی محدودند به آثاری که مقدمتاً روش‌های تحلیل و استدلال را به موضوع خاص مطالعه اطلاق می‌کنند، در نسبت با آثاری که اصول فلسفی جوهری معینی را به آن اطلاق می‌کنند. برای مثال تلاش می‌کنیم تا نشان دهیم چرا مزیت متقابل قراردادگرایی، با توجه به الزامات ما نسبت به نسل‌های آینده، دال بر حقایق تجربی معینی راجع به رابطه میان آن‌ها است، نظیر این حقیقت که هر نسلی در زمانه خودش نمی‌تواند با بیشتر از دو یا سه نسل دیگر اشتراک داشته باشد (Arrhenius, 1999)،

درحالی که تفکر در خصوص فلسفه کاربردی از این منظر مفید است، همچنین ارزشمند است که در نظر بگیریم نه نگرشی بلامنازع راجع به روش‌های فلسفه وجود دارد و نه پیکره‌ای از اصول فلسفی جوهری عموماً پذیرفته شده است. برای مثال، راجع به موضوع نخست، فلاسفه اغلب از تجارب فکری در کشف مسائل و موضوعات یا تعیین خطوط نوعی مفهوم استفاده می‌کنند. با این حال، بعضی فلاسفه راجع به آنچه می‌توانیم از طریق تجارب فکری نتیجه بگیریم، مشکوک هستند. (Dennett, 1984; Wilkes, 1988) عموماً، فلاسفه قاره‌ای و انگلیسی-آمریکایی نگرش‌های خیلی متفاوتی راجع به روش‌های فلسفه می‌پذیرند. بنابراین، آن‌ها متمایل خواهند بود به داشتن نگرش‌هایی متفاوت راجع به ماهیت فلسفه کاربردی به‌عنوان کاربرد روشی فلسفی در موضوعات غیرفلسفی مطالعه. همچنین، ارزشمند است ذکر کنیم تا حدی که فرد فکر می‌کند فلسفه کاربردی، موضوعی است برای اطلاق روش‌های فلسفی بر موضوعات غیرفلسفی و اینکه اخلاق کاربردی، شکلی از فلسفه کاربردی است، عبارت «اخلاق کاربردی» تضمین شده است، نه به دلیل آنچه کاربردی است، هیچ چیز اخلاقی متمایزی راجع به روش فلسفی وجود ندارد، بلکه به دلیل هدفی که در آن روش فلسفی کاربردی است؛ یعنی مسئله اخلاقی عینی و خاص.

نهایتاً، اینکه به کاربردن فلسفه مستلزم چیست، قطعاً منوط است به اینکه آیا فرد فلسفه را مقدمتاً به‌عنوان نوعی روش یا به‌عنوان مجموعه‌ای از اصول جوهری (بنیادی) می‌داند. راجع به نگاه نخست، به کاربردن فلسفه، در اصل، جوهر شیوه معینی از تلاش برای پاسخگویی به پرسشی خاص است، برای نمونه واضح ساختن آنچه یک نتیجه در بر دارد، چگونه به وعده‌ها عمل کردن،

چرا این‌ها قابل دفاع‌اند و غیره. راجع به نگاه دوم، به‌کاربردن فلسفه، جوهر به‌کارگیری اصول است. اغلب، به‌کارگرفتن اصلی، از تعیین کاملاً دقیق حقایق تجربی مربوط به موضوع شکل می‌گیرد و سپس، تغذیه آن‌ها از اصول هنجاری مربوطه. برای نمونه، اخلاق کاربردی دانان که از مجازات اعدام صحبت می‌کنند و معتقدند که اثرات متفاوت، ممکن است مجازات را توجیه کنند، متوجه این خواهند بود که آیا مجازات اعدام، به‌عنوان موضوع حقیقتی تجربی، به‌کاستن تعداد قاتلان منجر خواهد شد.

البته، همه اخلاق کاربردی دانان که درگیر مباحث مجازات اعدام هستند، در پی ترسیم چنین نتیجه‌ای نیستند. بعضی از آن‌ها می‌خواهند خودشان را با نتیجه‌ای محتاط‌تر متقاعد کنند، مبنی بر اینکه اگر نمونه‌ای چنین و چنان است (نیست)، پس مجازات اعدام موجه است (نیست). این افراد نیاز ندارند تا اثبات کنند که اثرات تجربی موضوع چیست؛ اما در حالت ایده‌آل، آن‌ها تعدادی از شرایط تجربی مرتبط متفاوت را مشخص خواهند کرد که تحت آن شرایط، مجازات اعدام، توجیه شده است (نشده است).

«اطلاق کردن» اصل فلسفی پایه و جوهری، نیازی ندارد که متشکل از اطلاعات تجربی مرتبط در آن باشد و سپس، بینیم چه به دنبال دارد. بنابراین، برای نمونه، اگر دروغ‌گفتن در شرایط معینی نوعی تلقی از افراد را به‌عنوان وسیله شکل می‌دهد، فرد با اطلاق اصل فلسفی جوهری (مطلق) «هرگز اشخاص را به‌عنوان وسیله صرف تلقی نکنید»، در این موقع نشان می‌دهد که دروغ‌گویی در شرایط مشابه از این اصل تخطی کرده است. در اینجا، کاربرد شامل استدلال فلسفی راجع به ذات دروغ‌گویی است.

اخلاق هنجاری در مقابل اخلاق کاربردی

درست همان گونه که مرز میان فلسفه کاربردی و غیرکاربردی مبهم است، ترسیم مرز میان اخلاق کاربردی و اخلاق هنجاری محدود است و تا حدی قراردادی؛ و در تمام موارد هیچ تفاوت عمیقی را در ذات دو قلمرو تحقیق منعکس نمی‌کند. این مطلب دقیق و صحیح نیست؛ چراکه آنچه اخلاق کاربردی در آن اصول اخلاقی را به کار می‌برد، مؤسسات یا وقایع خاص هستند. بعضی آثار اخلاق کاربردی، از این نوع هستند. برای نمونه، موردی که الیزابت آنسکوم^۱ (۱۹۸۱) در مقاله مشهورش دربارهٔ بمباران هیروشیما و ناکازاکی عنوان کرده است، در آنجا او به این دو واقعه، در گرفتن عمدی جان انسان‌های بی‌گناه، منعی اخلاقی را اطلاق می‌کند.

به هر حال، اخلاق کاربردی قلمرو بسیار وسیعی دارد. برای نمونه، پرداختن به اخلاق جنگ، نوعاً به منظور ارزیابی اخلاقی محاربه‌ای خاص یا اقدامات نظامی نیست، بلکه به منظور گفتن چیزی دربارهٔ شرایط کلی است که تحت آن شرایط، اخلاقاً مجاز خواهیم بود تا از وسایل کشنده در دفاع از خود استفاده کنیم یا درباره شرایط کلی است که تحت آن شرایط، افراد در معرض آسیب تدافعی هستند (McMahan, 2009) مانند اخلاق هنجاری‌دانان، اخلاق کاربردی‌دانان، به دنبال دفاع و قاعده‌مند کردن اصول اخلاقی کلی هستند.

در مقابل، ممکن است پیشنهادی به قرار ذیل داده شود: طرح شناسایی قتل‌های مجاز در جنگ، در حوزه اخلاق کاربردی قرار گیرد؛ زیرا در آن بعضی اصول خاص با توجه به جواز قتل اشخاص، اصولی که تحت قلمرو

اخلاق هنجاری قرار دارند، در زمینه جنگ به کار برده می‌شوند. این تلاش، موضوع دفاع از اصل اخلاقی خیلی خاص است با توسل به اصل اخلاقی کمتر خاص، در زمینه مشخصی که اصل خاص به آن مرتبط است.

اما، اکنون مسئله جدیدی مطرح می‌شود. برای اینکه اصل اخلاقی، کشتن اشخاص را قاعده‌مند کند، ممکن است خودش اصلی باشد که از اصلی حتی کمتر خاص مشتق شده باشد، مثلاً، حکم به افزایش رفاه یا همواره احترام گذاردن به اشخاص و اگر مسئله دفاع از خود^۱ در قلمرو اخلاق کاربردی جای می‌گیرد، چون مشتمل است بر اطلاق اصول اخلاقی کمتر خاص درباره قتل به موضوع دفاع از خود، پس، با استدلالی مشابه، موضوع جواز قتل اشخاص نیز تحت قلمرو فلسفه کاربردی قرار می‌گیرد. این مطلب تا آنجا صادق است که این اصول، درباره قتل، از اطلاق اصل اخلاقی کمتر خاص به دست آمده باشند، نظیر احترام به اشخاص، یا ارزش حیات. سخت است ببینیم چرا این مطلب نتیجه نمی‌شود؛ زیرا، تشخیص دلایل اصولی برای ترسیم آستانه خاص بودن، در زیر آن اصول اخلاق هنجاری و در فوق آن اصول اخلاق کاربردی قرار بگیرند، در هر موقعیت خاص دشوار است.

در پاسخ، ممکن است شخصی تمایز قائل شدن میان اصول اخلاقی بنیادی و غیربنیادی را پیشنهاد کند. با توجه به این تمایز، فرد ممکن است بگوید که اخلاق هنجاری به دنبال تشخیص و توجیه اصول اخلاقی بنیادی مربوطه است، در صورتی که اخلاق کاربردی، این اصول بنیادی را به کار می‌برد، برای مثال، با استخراج اصول غیربنیادی، اصول اخلاقی مشخص تر از آن‌ها. بنابراین، اگر

1-Self-Defense.

اصل کلی دربارهٔ اینکه کشتن اشخاص مجاز است، از اصول اخلاقی کلی دیگری نشأت بگیرد، مسئلهٔ کشتن در حوزهٔ اخلاق کاربردی جای می‌گیرد.

ترسیم محدودهٔ میان اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی به این شیوه، ممکن است نتیجه حد قائل شدن میان دو شاخه باشد که بدین معنی، واضح و غیر عمده است. با این حال، انجام چنین کاری، دلالت‌های معینی دارد. بعضی از آن‌ها پیشنهاد می‌کنند که در اصل، این شیوه در ترسیم تمایز رضایت‌بخش نیست. نخست، اینکه چنین برشی به سختی با شیوه‌ای که فیلسوفان معمولاً بر اساس آن می‌اندیشند، دربارهٔ تمایز میان دو شاخهٔ فلسفه اخلاق، جور در می‌آید. برای نمونه، توضیح اینکه چرا دروغ‌گویی اخلاقاً نادرست است، اغلب برای مردمی که به اخلاق هنجاری عمل می‌کنند، اندیشه‌ای است مسئله‌ساز. باین حال، بسیاری از معتقدان به این تمایز فکر می‌کنند که هیچ اصل اخلاقی غیر اشتقاقی وجود ندارد که دروغ‌گویی را منع کند، هرچند نادرستی دروغ‌گویی در مواقعی که نادرست است، می‌تواند از اصول بنیادی اخذ شده باشد، تحت تأثیر اینکه فرد باید سرجمع رفاه را افزایش دهد یا اینکه فرد باید همواره انسانیت را در هر شخصی همچو غایت فی‌نفسه بینگارد. به همین نحو، مسئلهٔ اخلاقی اینکه حیوانات چه وضعیت اخلاقی دارند، به نظر می‌رسد برای اخلاق کاربردی دانان دغدغه‌ای است و با این حال، این تمایز اغلب، شامل توسل به اصول بنیادی است راجع به اینکه الزامات اخلاقی چه جایگاهی دارند.

دوم، اینکه در این شیوه استنباط تمایز میان اخلاق کاربردی و اخلاق هنجاری، اینکه فرد چگونه چنین خطی را رسم کند، بستگی دارد به اینکه اصول اخلاقی جوهری را پذیرفته باشد. اگر فرد، تنها بعضی از اصول اخلاقی

کلی و محدود را پذیرفته باشد، به نظر می‌رسد که بسیاری از موضوعات در قلمرو اخلاق کاربردی جای خواهند گرفت در نسبت با اینکه اگر فرد اصول اخلاقی بیشتر و کاملاً مشخصی را بپذیرد که از اصول اخلاقی ژرف‌تر گرفته نشده باشند. در حقیقت، اگر فرد به‌طور کافی تعداد زیادی از اصول اخلاقی بنیادی را بپذیرد، ممکن است فکر کند که به غیر از کاری که کیفیات اخلاقی اعمال افراد را نشانی می‌دهد، نظیر بمباران هیروشیما، آنچه به‌طور کلی در اخلاق کاربردی بررسی می‌شود، واقعاً اخلاق هنجاری است.

اخلاق کاربردی، فلسفه حقوق و فلسفه سیاسی

پس از بنای قسمت قبلی، ما اکنون بررسی خواهیم کرد که چگونه فلسفه سیاسی و فلسفه حقوق با اخلاق کاربردی مرتبط می‌شوند. فلسفه سیاسی، معمولاً به‌عنوان بخشی از اخلاق کاربردی قلمداد نمی‌شود. به‌هرحال، در نگرشی راجع به ماهیت فلسفه سیاسی، واضح نیست چرا فلسفه سیاسی، صرفاً شاخه‌ای خاص از فلسفه کاربردی نیست. در این نگرش، فلسفه سیاسی به بررسی آن اصول اخلاق بنیادی می‌پردازد که حاکی از پرسش‌های سیاسی هستند، نظیر اینکه چرا فرد باید از قوانین اطاعت کند و چه وقت قوانین، عادلانه هستند. در سطحی بنیادی، آنچه اصول اخلاقی به آن متوسل می‌شوند، واقعاً متفاوت از آن‌هایی نیستند که به زمینه‌هایی دیگر متوسل می‌شوند. آنچه در خصوص فلسفه سیاسی واضح است، واقعاً حقایق تجربی است، برای نمونه درباره‌ی ماهیت حکومت که در آن فلسفه سیاسی اصول اخلاقی بنیادی را به کار می‌گیرد. به اجمال، شلی کگان^۱ درباره‌ی فلسفه سیاسی، نظری غیرمعمول را

1-Shelly Kagan.

پیشنهاد می‌کند - اما، به خاطر خواهیم داشت که مسائل فلسفه سیاسی، ممکن نیست به مسائلی محدود شوند که از اعمال اجبار به وجود آمده‌اند که نظری کاملاً صحیح است - :

من فکر می‌کنم که کل حوزه فلسفه سیاسی را می‌توان به شکل مشروع مورد بررسی قرار داد ... به عنوان شاخه‌ای (بسیار مهم) از اخلاق کاربردی - از جمله این مسائل می‌توان اشاره کرد به مسائل درباره توجیه حکومت، استفاده از زور و ارزش‌های صور مختلف دولت (Kagan, 1998: 3).

مسئله، هر کسی با این برداشت از فلسفه سیاسی موافق نیست. توماس نجل¹ معتقد است که اخلاق عام، نه از اخلاق خاص و نه از منبعی مشترک در اخلاق عام و خاص گرفته نشده است (1979:79). در این نگرش، فلسفه سیاسی از اخلاق کاربردی متفاوت است به گونه‌ای که در نظر کگان نیست. با این حال، حتی در نگرش پیشنهادی نجل، دو نظام لازم نیست که اساساً از یکدیگر متفاوت باشند. برای نمونه، آن‌ها ممکن است از یک روش‌شناسی استفاده کنند. همچنین، محدود به چیزی مانند فلسفه سیاسی کاربردی هستند، به عبارت دیگر، زیرمجموعه‌ای، ارزش‌های سیاسی کاملاً بنیادی و اصول هنجاری را به اعمال سیاسی انضمامی و نهادها اطلاق می‌کند، حتی اگر این اصول یا ارزش‌ها از اصول و ارزش‌های اخلاق متفاوت باشند. نظریه پردازانی که تشخیص می‌دهند خرید آراء، غیردموکراتیک است، ممکن است مثالی باشند از مردمی که بررسی می‌کنند کدام اصول و ارزش‌های

اساسي دموکراسي زير سؤال مي رود، وقتي که آن ها به عمل خريد آراء در زمينه مشخص سياسي اطلاق مي شوند.

درست به همانگونه که فلسفه سياسي، معمولاً به عنوان بخشي از اخلاق کاربردي قلمداد نمي شود، فلسفه حقوق نيز اينگونه است. به هر حال، فکر مي کنيم که اساساً، نگرشي مشابه با نگرشي که کگان پيشنهاد کرده است، در ارتباط با فلسفه سياسي کاربرد دارد: بيشتر فلسفه حقوق، شاخه ای از اخلاق کاربردي است که مسائلي را بررسي می کند: نظير اينکه چه چيزی اصل حقوقي مجازات را توجيه مي کند، چه چيزی قوانين را مشروع مي کند، و چه وقت مجازات با جرم مرتکب شده تناسب دارد. مسلماً، فلسفه حقوق وسيع تر از اين است و شامل پرسش هايي اينچنين نيز مي شود: چگونه فرد، تفاوت مفهومي ميان حقوق ادعا شده با حقوق آزادی را بايد بفهمد؟ ماهيت قوانين چيست؟ مادامي که پرسش هايي اينچنين ممکن است با اخلاق کاربردي در ارتباط باشند، آن ها به نظام خاصي متعلق نيستند و به نظر بهتر مي رسد که متعلق به شاخه وسيع تري از فلسفه کاربردي باشند.

پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي

سال هجدهم علوم انساني

اصول و اخلاق کاربردي

بر اساس آنچه تا بدین جا از اول مقاله در خصوص اخلاق کاربردي ذکر شد، اخلاق کاربردي دانان به ارزيابي اعمال و نهادهاي خاص در پرتو اصول هنجاري کمتر خاص مي پردازند که مستقلاً در قلمرو اخلاق هنجاري جاي گرفته اند. همانگونه که اکنون خواهيم ديد، اين نمائي گمراه کننده از اخلاق کاربردي است. نخست، حداقل بخشي از آنچه معمولاً به عنوان اخلاق کاربردي شناخته مي شود، واقعاً اصول اخلاقي را به عنوان نقطه آغاز نشانده نرفته است.

علاوه بر این، اخلاق کاربردی به بررسی استدلال‌هایی می‌پردازد که معمولاً به وسیلهٔ غیرفلسوفان در دفاع از عملی خاص مطرح شده‌اند. فیلسوفان ورزش، ممکن است به بررسی توجیحات پیشنهاد شده برای قوانین ضد دوپینگ بپردازند و ببینند که آیا این توجیحات متقاعدکننده هستند یا نه. برای نمونه آن‌ها ممکن است از ایده‌ای سؤال کنند که قوانین ضد دوپینگ بر مبنای آن توجیه شده‌اند، آنگونه که در حال حاضر، آژانس جهانی ضد دوپینگ قوانینی را وضع کرده است، دوپینگ با «ماهیت ورزش» ناسازگار است (Petersen and Lippert-Rasmussen, 2007). اخلاق کاربردی دانان به این نحو کار می‌کنند که هر حقیقت اخلاقی کلی را به ورزش اطلاق نمی‌کنند. به هر حال، واضح است که آنان اخلاق کاربردی دان هستند، حتی اگر آنچه آن‌ها به کار می‌برند، کل اصول اخلاقی، به عنوان تکنیک‌ها و راهکارهای استدلالی فلسفه نباشد.

دوم، نگرش برآمده از اخلاق کاربردی، با نگرش ماهیت استدلال اخلاقی که در آن، اخلاق کاربردی جای گرفته است، مناقشه برانگیز است. برای دریافتن آنچه ما هم اکنون در ذهن داریم، جزئی‌گرایی^۱ را بررسی می‌کنیم (Dancy, 1993: 2004). مطابق با نظر جزئی‌گرایان، نمی‌آموزیم که چرا عمل یا نهادی خاص اخلاقاً درست است، با اطلاق اصول اخلاقی کلی به آن؛ بلکه، آنچه باید انجام دهیم، پرداختن با دقت به ویژگی‌های خاص مورد است؛ برای مثال، باید ویژگی‌های اخلاقاً مرتبطش را درک کنیم. اصول اخلاقی، هیچ مسیری به معرفت دربارهٔ ویژگی‌های اخلاقی اعمال خاص و... را

پیشنهاد نمی‌کنند، بلکه اصول اخلاقی، ممکن است آنچه ما از درک ویژگی‌های اخلاقی همه موارد در حوزه‌ای خاص می‌آموزیم، خلاصه کنند. بر اساس این نگرش به استدلال اخلاقی، دیگر چیزی به عنوان اخلاق کاربردی وجود ندارد؛ زیرا چیزی به عنوان اخلاق هنجاری وجود ندارد، به گونه‌ای که این رویکرد معمولاً فهمیده می‌شود. به یک معنا، نتایج اخلاقی، اساساً راجع به کیفیات اخلاقی اعمال و نهادهای خاص هستند، همچنین ممکن است بگوییم که برای جزئی‌گرایان، اخلاق هنجاری در اخلاق کاربردی فرو می‌ریزد (البته، مگر اینکه آن‌ها تمایزی بر مبانی مختلف ترسیم کنند). همچنین باید ذکر کرد که جزئی‌گرایان، موازنه تأملی را به عنوان نظریه صحیح درباره آنچه به افراد در داشتن نگرش اخلاقی توجیه شده، یاری می‌رساند، رد می‌کنند. مطابق با نظریه موازنه تأملی، جزء ضروری رسیدن به موازنه تأملی، رسیدن به تناسبی است میان حکم اخلاقی فردی درباره موارد عینی و اصول اخلاقی فردی؛ اما، این ایده نقش اصول را در توجیه احکام اخلاقی پررنگ‌تر از آنی می‌کند که جزئی‌گرایان مدنظر دارند.

سوم، در حقیقت به واسطه رهیافتی که تا به حال به عنوان «اخلاق کاربردی» پیشنهاد شد، اخلاق دانان محدودی در حوزه اخلاق کاربردی کار می‌کنند، به عبارت دیگر، اخلاق کاربردی دانان محدودی صرفاً اصول اخلاقی بنیادی را بر موضوعات مرتبط اطلاق می‌کنند. استثنائات ممکن، ممکن است کانت، سینگر و در اینجا، دو مورد آخری باشند که به دفعات خودشان را توصیف کردند، با به کار بردن سودگرایی ترجیح‌گرا^۱ و بحثی کلی برای

1-Preference-Utilitarianism.

بی‌طرفی در موضوعات مرتبط. اخذ رویکرد جزئی به سمت کلی بسیار شایع است (برای مثال؛ Dworkin, 1993:29) - یعنی، شروع کردن با شهودات خاص، وابسته به موضوع مرتبط، سپس حرکت به سمت بعضی از اصول اخلاقی نسبتاً خاص و بعد از آن است که شاید بتوان حرکت کرد به سطحی وسیع‌تر و به سمت اصول اخلاقی بنیادی. برای نمونه، فرانسس کام،^۱ غنای شهودات اخلاقی را راجع به تفاوت‌های جزئی بررسی کرده است، بدون تلاش برای چهارچوب بندی کردن آن‌ها در چهارچوب نظری کلی و بدین وسیله، اصول خاص متعددی را وی پیشنهاد کرده است (2007; 6-11: 1992). او خودش را وظیفه‌گرا می‌داند؛ اما، منصفانه است که بگوییم که او اخلاق کاربردی را به وسیله نظریه اخلاقی وظیفه‌گرایانه کلی در موضوعات خاص به کار نمی‌برد. بلکه با مقدار خوبی از شهودات، او از موارد خاص بحث می‌کند تا روشن کند که آن‌ها با پیامدگرایی^۲ ناسازگارند.

روش و اخلاق کاربردی

در حالی که فلسفه کاربردی اغلب نیازمند بذل توجه دقیق‌تر به موضوعات تجربی است تا انجام دادن نظریه‌هنجاری، در اصل هیچ تمایزی میان روش‌شناسی استفاده شده در اخلاق کاربردی و نظریه‌هنجاری وجود ندارد. هر نوع روش‌شناسی که در نظریه‌هنجاری به کار می‌رود، می‌تواند در اخلاق کاربردی نیز استفاده شود. اینگونه گفته می‌شود که بسیاری از نظریه‌پردازانی که در اخلاق کاربردی کار می‌کنند، خودشان را به‌عنوان کسانی که در چهارچوب موازنه تأملی کار می‌کنند، می‌بینند (همانگونه که درباره افرادی صادق است که

1-Frances Kamm.

2-Consequentialism.

در اخلاق هنجاری کار می‌کنند). بر اساس این نگرش، احکام هنجاری در محدوده‌ای که آن‌ها بخشی از مجموعه‌ای از عقایداند که موازنه تأملی را شکل می‌دهد، توجیه شده‌اند. در رسیدن به چنین موازنه‌ای، فرد باید از عقاید اخلاقی درخور ملاحظه افراد آغاز کند یا شاید به صورت کلی‌تر، از شهودات افراد. این‌ها غیرقابل دفاع نیستند و ممکن است آن‌ها را اصلاح یا رد کنیم، اگر آن‌ها با اصول اخلاقی در تناقض باشند یا اگر، در تأمل، می‌توانیم دلایل رد کردن آن‌ها را پیشنهاد کنیم.

موازنه تأملی، اغلب با شهودگرایی مباین است، در جایی که شهودگرایی اخلاقی می‌گوید مطالبات اخلاقی بنیادی معینی وجود دارند، برای مثال، مطالبات بدیهی. طبق نظر رابرت آئودی،^۱ مدافع مشهور شهودگرایی:

یک گزاره بدیهی، دقیقاً گزاره‌ای حقیقی است به نحوی که فهم آن با دو شرط همزمان خواهد بود: اینکه فهم کافی، (الف) برای توجیه شدن فرد کافی است در اعتقاد به آن (یعنی، برای داشتن توجیه در اعتقاد به آن، خواه فرد در حقیقت بدان معتقد باشد یا نباشد) - این نکته دلیلی است بر اینکه چرا چنین حقیقتی فی نفسه بدیهی است - و (ب) برای دانستن گزاره‌ای که فرد بدان معتقد است، بر اساس فهم آن، کافی است (114: 1996).

در این نگرش، بعضی مطالبات اخلاقی مشابه هستند، مثل، مطالبات ریاضی نظیر « $7+5=12$ »: یک مرتبه می‌فهمیم آن‌ها شامل چه چیزی می‌شوند، توجیه ما برای پذیرش آن‌ها نمی‌تواند افزایش یابد با نشان دادن اینکه، مثلاً، آن‌ها به وسیله دیگر مطالباتی که می‌پذیریم، لازم شده‌اند، یا با نشان دادن اینکه، اگر

1-Robert Audi.

آن‌ها صحیح هستند، چیزهای دیگری که معتقدیم صحیح هستند، می‌توانند از طریق توسل به این مطالبه، توضیح داده شوند. شهودگرایی، بر خلاف موازنه تأملی موضعی بنیادگرایانه است که مطابق با آن هیچ مجموعه متمایزی از اظهارات وجود ندارد و همه مطالبات می‌توانند در فرایند منجرشدن به موازنه تأملی بازبینی شوند. با این حال، رابرت تودی، اخیراً مدعی شده است که حتی شهودگرایان می‌توانند بعضی وظایف را با موازنه تأملی سازش دهند. پس از این، توجیه ما برای پذیرش شهودات اخلاقی معینی فسخ‌پذیر است و موازنه تأملی ممکن است نشان دهد که توجیه ما در غیر این صورت، در اعتقادداشتن به آن‌ها، شکست خورده است، برای مثال، چون آن‌ها با دیگر شهوداتی که معتقدیم ناسازگار هستند، آنچه ممکن است نشان دهند، این است که فهمی کافی از مطالبه بدیهی مدنظر نداریم (Audi, 1996: 120).

به موازنه تأملی از بعضی زوایا انتقاد شده است، من جمله فلسفه تجربی. اکثر آثار در فلسفه تجربی به دنبال توضیح این مطلب هستند که چرا شهودات اخلاقی داریم (Knobe, 2007). برای نمونه، تفسیر سنتی از مورد واگن و تفسیر پل عابر پیاده را بررسی می‌کنیم. در اولی، واگنی وجود دارد که به سمت سرازیری در حال حرکت است. مسیر تقسیم شده است. در طرف راست مسیر، پنج نفر بی‌گناه در معرض خطرند. در طرف چپ مسیر، تنها یک فرد بی‌گناه در معرض خطر است. واگن می‌خواهد به سمت راست برود و پنج نفر کشته شوند، مگر اینکه ناظر این واقعه دخالت کند و مسیر واگن را با تغییر کلید به سمت چپ هدایت کند که در نتیجه فرد بی‌گناه در معرض خطر کشته‌شدن خواهد شد. در تفسیر پل عابر پیاده، واگن به سمت مسیری حرکت می‌کند که پنج نفر بی‌گناه در معرض خطرند. ناظر این واقعه روی پلی در بالای مسیر ایستاده است همراه با فرد چاقی. ناظر می‌تواند واگن را متوقف کند و بدین وسیله پنج

نفر را نجات دهد، تنها با هُل دادن فرد چاق از روی پل روی مسیر که بنابراین، فرد چاق کشته خواهد شد و واگن متوقف می‌شود. وقتی که این دو مورد را برای مردم بازگو می‌کنیم، اکثراً به‌طور شهودی فکر می‌کنند که نجات پنج نفر و کشتن یک نفر، در مورد نخست مجاز است و در مورد دوم، غیرمجاز. اکثر فلاسفه کوشیده‌اند تا تفاوت‌های اخلاقاً مرتبط بین دو مورد را مشخص کنند که ممکن است چنین ارزیابی متمایزی را تضمین کند. فلاسفه تجربی رویکردی متفاوت اتخاذ کرده‌اند. آن‌ها از تکنیک تصویربرداری با تشدید مغناطیسی (MRI) استفاده کرده‌اند در تعیین اینکه چه مراکز در ذهن سوژه وقتی که او این دو مورد را ارزیابی می‌کند، فعال هستند. جالب اینکه در تفسیر پل عابر پیاده، اما نه تا آن حد در تفسیر سنتی از مورد واگن، بخش‌هایی از مغز به‌طور نرمال همزمان با عواطف فعال شده بودند (Greene et. Al. 2001). بعضی پیشنهاد می‌کنند که این تفاوت به این دلیل به‌وجود آمده که تفسیر پل عابر پیاده، اما نه تفسیر سنتی، مشتمل بر کشتن از طریق برخورد فیزیکی مستقیم است.

پیتر سینگر - یکی از چهره‌های برجسته در اخلاق کاربردی - مدعی است که چنین کاری در ترکیب با نظریه تکامل، بیشتر شهودات اخلاقی ما را در مواردی نظیر واگن، کم ارزش می‌کند، علی‌رغم نقش مهمی که این‌ها در اخلاق کاربردی ایفا می‌کنند (Singer, 2005). آشکارا، سینگر در این اندیشه است که خواه فردی از طریق برخورد فیزیکی مستقیم کشته شود یا نه، فی‌نفسه اهمیت اخلاقی ندارد - هرچند، از نظر تکاملی گفته می‌شود، اولی و نه دومی، برای همه نوع بشر در همه زمان‌ها سودمند خواهد بود - و در محدوده‌ای که این ویژگی شهودات اخلاقی ما را متأثر می‌کند، باید آن را کاهش دهیم. در پاسخ،

بعضی مدعی‌اند که، درحالی‌که فلاسفه تجربی ممکن است به بینش‌های تازه و مهم در اینکه چگونه فلاسفه می‌توانند (نمی‌توانند) به شهودات اخلاقی متوسل شوند، دست پیدا کنند، چنین ارتباطاتی منع نمی‌شوند (Tersman, 2008; Sandberg, 2010; Liao, 2008). به‌طور خاص، بینش‌هایی که می‌تواند ایجاد کند، می‌تواند با موازنه تأملی سازگار گردند. شاید اینگونه باشد؛ تا آنجا که فلسفه تجربی در توسل به شهودات مردد است، این مسئله‌ای برای اخلاق کاربردی است، آن‌گونه که به‌طور معمول تلقی می‌شود؛ اما، مسئله‌ای است مشترک با دیگر شاخه‌های فلسفه، به‌نحوی که توسل به شهودات کاملاً در فلسفه رواج دارد (Knobe, 2007).

یکی از دلالت‌های جالب موازنه تأملی این است که نگرش کلی به جزئی اخلاق کاربردی گمراه‌کننده است، البته در معنایی دیگر؛ زیرا، بر اساس این نگرش، تقریباً در پذیرش اصول اخلاقی توجیه شده‌ایم تا حدی که آن‌ها دلالت‌های پذیرفتنی دارند. از اینرو، نمی‌توانیم اخلاق کاربردی را به درستی بدون کار روی اخلاق هنجاری انجام دهیم. البته این چنین نیست که ارزیابی ما از اعمال و نهادهای خاص، بتواند مبتنی بر کاربرد اصولی باشد که به‌طور مستقل از کاربرد در این اعمال و نهادهای خاص پذیرفتنی باشند. علاوه‌براین، در پذیرش این اصول تا آن حد توجیه شده‌ایم که آن‌ها منجر به دلالت‌های پذیرفتنی شوند، وقتی که به کار گرفته می‌شوند. این نگرش، فلسفه کاربردی را به نقشی برتر از آنکه صرفاً گاری‌ای باشد که با اسب اخلاق هنجاری کشیده شود، ارتقا می‌دهد.

به‌هرحال، در همین راستا فرد نمی‌تواند به بررسی خاصی در اخلاق کاربردی در انتزاع از قلمروهای دیگر اشتغال داشته باشد. برای نمونه، نیاز

داریم بدانیم که فی‌المثل، آیا حکم اخلاقی که خودمان را به دفاع از نگرشی خاص درباره فقر جهانی محکوم می‌کنیم - مثل نگرشی که تمایز بین انجام دادن و اجازه دادن، اخلاقاً مهم است - در قلمروهای دیگر در فلسفه کاربردی، مثل، اتانازی، دلالت‌های قابل قبولی دارد. بنابراین، به یک معنا، اگر موازنه تأملی درست است، فرد نمی‌تواند در فلسفه کاربردی بدون اشتغال به اخلاق هنجاری، کار کند.

جاه‌طلبی‌های اخلاق کاربردی

اخلاق کاربردی اهداف متعددی را دنبال می‌کند. یکی از این اهداف، رسیدن به نتیجه مستدل است، با توجه به این‌که آیا عملی معین، اخلاقاً درست است یا نه. انجام دادن چنین کاری ارزش والایی دارد، زمانی‌که مسئله، از جمله مسائلی است که بسیار بحث‌برانگیز بوده است. اخلاق کاربردی دانان، که درگیر این نوع تلاش‌ها هستند، اکثراً درصددند نشان دهند که نتیجه مطلوب آن‌ها از دسته‌بندی‌های متفاوت اصول اخلاقی به دست می‌آید که آن را توصیف می‌کنند. مزایای نشان دادن اینکه ارزیابی اخلاقی معینی استوار و تنومند است، از میان دسته متفاوتی از اصول اخلاقی، این است که عمل معینی ارزیابی می‌شود، هر چند فرد نخواهد که اصول اخلاقی مشاجره‌برانگیز را دخالت دهد. از نگاه تصمیم‌گیرندگان، که به دنبال توصیه اخلاق کاربردی دانان هستند، این نوع تصمیم اغلب چیزی است که پس از آن دنبال می‌شود.

هدف دیگری که اخلاق کاربردی دانان دنبال می‌کنند این است که ملاحظات اخلاقی مرتبط و اغلب متناقض را توصیف کنند که به نظر می‌رسد مربوط به مسئله معینی هستند، بدون اینکه واقعاً در درستی اخلاقی آن مسئله

جایگاهی داشته باشند، البته با ملاحظه همه چیزها. این ممکن است به نظر برسد که جاه‌طلبی نباشد؛ اما، نیاز ندارد که اینگونه باشد. اکثر اوقات کاملاً سخت است بگوییم که آیا ملاحظه اخلاقی معینی به مسئله‌ای خاص اطلاق شده است. برای نمونه، اصل اخلاقی منع کشتن افراد بی‌گناه در ارتباط با سقط جنین. بعضی مردم معتقدند این اصل اخلاقی است؛ اما، انکار می‌کنند که جنین‌ها یا کودکان اشخاص هستند. در اینجا بیشتر تلاش می‌شود تا توضیح دهیم که اصول اخلاقی مرتبط با مسئله، تا چه اندازه وارد منطقه پیچیده می‌شوند، برای نمونه راجع به هویت اشخاص.

سوم، بعضی نظریه‌پردازانی که درگیر اخلاق کاربردی هستند به دنبال بررسی این هستند که چرا نظریات هنجاری متفاوت در ارتباط با موضوع خاصی در اخلاق کاربردی مرتبط‌اند. بعضی اوقات علاقه اصلی آن‌ها در ارتباط با موضوع خاصی در اخلاق کاربردی قرار نمی‌گیرد؛ اما، با نظریات هنجاری مرتبط است (Hare, 1986: 183). در حقیقت، هدف اصلی آن‌ها ممکن است پشتیبانی از نظریه هنجاری مطلوبشان باشد با نشان دادن اینکه آن نظریه، دلالت‌هایی دارد که نسبت به دیگر نظریات هنجاری رقیب، از درجه مطلوبیت کمتری برخوردار نیستند.

نهایتاً، بعضی اخلاق کاربردی دانان، راجع به موضوعات مرتبط با اخلاق کاربردی، به دنبال تشخیص ناسازگاری‌ها و ناهماهنگی‌ها در نظریات اخلاقی عرفی مستدل ما هستند. همانگونه که اشاره شد، مادامی‌که پیتر سینگر بعضی اوقات پیشنهاد می‌کند که او نظر به کل اخلاق کاربردی دارد، بعضی‌ها فکر می‌کنند که بخش‌های مهم آثار او، آن بخش‌هایی هستند که اخلاق عرفی را به طور نقادانه ارزیابی می‌کنند، بدون ارجاع به سودگرایی ترجیح‌گرا، برای مثال،

نشان دادن دستکاری‌های عمدی افکار که فرد می‌تواند جنینی را سقط کند؛ اما، نمی‌تواند طفلی را که با سن و وضعیت مشابه در خارج از رحم قرار دارد، بکشد.

نتیجه‌گیری

پرسش‌هایی وجود دارد که به‌طور واضح متعلق به اخلاق کاربردی هستند، برای مثال، آیا جواز تزریق خون به بیماران ناهشیاری که عقاید دینی آن‌ها شناخته شده نیست، درست است؟ و پرسش‌هایی وجود دارد که واضحاً متعلق به اخلاق هنجاری هستند، برای مثال، آیا فعلی نادرست است، اگر «انجام دادنش تحت شرایطی باشد که اجازه نخواهد داد به هیچ مجموعه اصولی برای تنظیم کلی رفتار که هیچ فردی نمی‌تواند به‌طور معقول آن را به‌عنوان مبنایی برای اطلاع، نبود اجبار، و توافق کلی نفی کند؟» (Scanlon, 1998: 153).
باین حال، مرز میان اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی، ۱. مبهم است؛ ۲. ممکن است به شیوه‌های متفاوتی ترسیم شود، بسته به اینکه کدام نظریه هنجاری درست تلقی شود؛ ۳. ممکن نیست هیچ طبقه‌بندی عمیقی را نشان دهد. برای نمونه بر حسب روش‌هایی که در این دو شاخه از فلسفه اخلاق وجود دارد. عبارت «فلسفه کاربردی»، نشان می‌دهد که ما چیزی به‌عنوان «فلسفه غیر کاربردی» نیز داریم. این تمایز ممکن است چیزهای متفاوتی را به ما بنمایاند. در هر مورد، اخلاق خودش را از دیگر شاخه‌های فلسفی با داشتن قرینه کاربردی متمایز نمی‌کند. نهایتاً، مادامی که بعضی آثار در اخلاق کاربردی، بر مسائل سیاسی و اخلاقی معاصر متمرکز می‌شوند، دیگران کاملاً در سطح انتزاعی قرار دارند و ممکن است هیچ دلالت مستقیمی بر آنچه ما باید در اینجا و اکنون انجام دهیم، نداشته باشند.

Reference

1. Anscombe, G. E. M. 1981, "Mr. Trumans Degree", in Collected Philosophical Papers of G. E. M. Anscombe; vol. 3, Religion and Politics. Oxford: Blackwell, pp. 62-71.
2. Aquinas, Thomas. 1918, Summa Theologia, Trans. Fathers of the English Dominican Province. London: R. T. Washburne.
3. Aristotle, 1962, Politics, ed. And Trans. J. A. Sinclair. Harmondsworth: Penguin Classics.
4. Arrhenius, Gustaf, 1999, Mutual Advantage Contractarianism and future Generations, Theoria, vol. 65, pp. 25-35.
5. Audi, Robert 1996. "Intuitionism, Pluralism, and the Foundation of Ethics," in W. Sinnott.
6. Armstrong and M. Timmons (eds.), Moral Knowledge. Oxford: Oxford University Press, pp. 101-36. I
7. Ayer, Alfred 1946 [1936]. Language, Truth, and Logic, 2nd ed. London: Gollancz.
8. Broad, Charlie D. 1952. Ethics and the History of Philosophy. London: Routledge.
9. Coady, David 2007. "Are Conspiracy Theorists Irrational?" Episteme: A journal of Social Epistemology, vol. 4, no. 2, pp. 193-204.
10. Dancy, Jonathan 1993. Moral Reasons. Oxford: Blackwell.

11. Dancy, Jonathan 2004. Ethics without Principles. Oxford: Clarendon Press.
12. Darwall, Stephen 1998. Philosophical Ethics. Boulder, CO: Westview Press.
13. Dennett, Daniel 1984. Elbow Room: The Varieties of Free Will worth Wanting. Oxford: Clarendon Press. I
14. Dworkin, Ronald 1993. Lifes Dominion: An Argument about Abortion, Euthanasia, and Individual Freedom. New York: Vintage Books.
15. Greene, I. D., R. B. Sommerville, L. E. Nystrom, I. M. Darley, and I. D. Cohen 2001. "An fMRI Investigation of Emotional Engagement in Moral Judgment," Science, vol. 293 (Sept. 14), pp.2105-8.
16. Hare, Richard M. 1952. The Language of Morals. Oxford: Oxford University Press.
17. Hare, Richard M. 1986. "What Is Wrong With Slavery?" in P. Singer (ed.), Applied Ethics. Oxford: Oxford University Press, pp. 165-84.
18. Hare, Richard M. 1993. Essays on Bioethics. Oxford: Clarendon Press.
19. Haslanger, Sally 2000. "Gender and Race: (What) Are They? (What) Do We Want Them to Be?" Nous, vol. 34, no. 1, pp. 31-55.

20. Haslanger, Sally 2005. "What Are We Talking About? The Semantics and Politics of Social Kinds," *Hypatia*, vol. 20, pp. 10-26.
21. Kagan, Shelly 1989. *The Limits of Morality*. Oxford: Clarendon Press.
22. Kagan, Shelly 1998. *Normative Ethics*. Boulder, CO: Westview Press.
23. Kamm, Frances M. 1992. *Creation and Abortion: A Study in Moral and Legal Philosophy*. Oxford: Oxford University Press.
24. Kamm, Frances M. 2007. *Intricate Ethics*. Oxford: Oxford University Press.
25. Kant, Immanuel 2006 [1795]. "Toward Perpetual Peace: A Philosophical Sketch," in Immanuel Kant, *Toward Perpetual Peace and Other Writings on Politics, Peace, and History*, trans. David L. Colclasure. New Haven: Yale University Press, pp. 67-109.
26. Knobe, Joshua 2007. "Experimental Philosophy," *Philosophy Compass*, vol. 2, no. 1, pp. 81-92.
27. LaFollette, Hugh (ed.) 2003. *The Oxford Handbook of Practical Ethics*. Oxford: Oxford University Press.
28. Liao, S. Matthew 2008. "A Defence of Intuitions," *Philosophical Studies*, vol. 140, pp. 247—62.

29. Louden, Robert B. 2000. Kant's Inipure Ethics: From Rational Beings to Human Beings. Oxford: Oxford University Press.
30. McMahan, Jeff 2009. Killing in War. Oxford: Oxford University Press.
31. McNaughton, David 2000. "Intuitionism," in LaFollette, H. (ed.), The Blackwell Guide to Ethical Theory. Oxford: Blackwell, pp. 268-87.
32. Mill, John Stuart 1984. The Subjection of Women [1869], in I. M. Robson (ed.), Collected works of john Stuart mill, vol. 21: essays on equality, law and education. Toronto, ONT: university of Toronto Press, pp. 259-340.
33. Nagel, Thomas. 1979. Mortal Questions. Cambridge: Cambridge University Press.
34. Parfit, Derek, 1984. Reasond and persons. Oxford: oxford university press.
35. Petersen, Thomas S., and Lippert-Rasmussen, Kasper 2007. "Prohibiting Drugs in Sports: An Enhanced Proposal," in I. Ryberg, T. S. Petersen, and C. Wolf (eds.), New Waves in Applied Ethics. Houndsmills: Palgrave Macmillan, pp. 237-60.
36. Popper, Karl 2007. Conjectures and Refutations. London: Routledge.
37. Rawls, John 1971. A Theory of Iustice. Oxford: Oxford University Press.

38. Ross, David 1930 [repr. 1967]. The Right and the Good. Oxford: Clarendon Press.
39. Sandberg, Ioakim, and Niklas Iuth (2010). "Ethics and Intuitions: A Reply to Singer," journal of Ethics, DOI 10.1007/810892-010-9088-5.
40. Scanlon, Tim 1998. What We Owe To Each Other. Harvard: Belknap Press.
41. Singer, Peter (ed.) 1986. Applied Ethics. Oxford: Oxford University Press.
42. Singer, Peter 1993. A Companion to Ethics. Oxford: Blackwell.
43. Singer, Peter 2005. "Ethics and Intuitions," Journal of Ethics, vol. 9, pp. 331-52.
44. Tersman, Folke 2008. "The Reliability of Moral Intuitions: A Challenge from Neuroscience," Australasian journal of Philosophy, vol. 86, no. 3, pp. 389-405.
45. Wilkes, Kathleen 1988. Real People. Oxford: Oxford University Press.
46. Wittgenstein, Ludwig 2009 [1953]. Philosophical Investigations, 4th ed., ed. and trans. P. M. S. Hacker and Joachim Schulte. Oxford: Wiley-Blackwell.
47. FURTHER READINGS
48. Almond, Brenda (ed.) 1995. Introducing Applied Ethics. Oxford: Wiley-Blackwell.

49. Brooks, Thom (ed.) 2008. The Global Justice Reader. Oxford: Blackwell.
50. Cohen, Andrew I., and Christopher Heath Wellman 2004. Contemporary Debates in Applied Ethics. Oxford: Wiley-Blackwell.
51. Frey, R. G., and Christopher Heath Wellman (eds.) 2005. A Companion to Applied Ethics. Oxford: Blackwell.
52. Hare, Richard M. 1981. Moral Thinking. Oxford: Clarendon Press.
53. Jamieson, Dale 2008. Ethics and the Environment; an Introduction. Cambridge: Cambridge University Press.
54. Kuhse, Helga, and Peter Singer (eds.) 2006. Bioethics: An Anthology. Oxford: Blackwell.
55. LaFollette, Hugh (ed.) 2002. Ethics in Practice: An Anthology. Oxford: Blackwell.
56. Rachels, James (ed.) 1979. Moral Problems. New York: Harper & Row.
57. Regan, Tom (ed.) 1992. Matters of Life and Death: New Introductory Essays in Moral Philosophy. New York: McGraw-Hill.
58. Ryberg, Iesper, Thomas S. Petersen, and Clark Wolf (eds.) 2007. New Waves in Applied Ethics. Houndsmills: Palgrave Macmillan.